

سیر تطور نظریات ارتباطات توسعه: تأکید بر پارادایم چندگانگی فرهنگی

نوشته

علی جعفری*

چکیده

ادبیات کلاسیک ارتباطات و توسعه بر مدار دو پارادایم متضاد شکل گرفته است: «پارادایم نوسازی و رشد» در مقابل «پارادایم وابستگی و توسعه‌نیافتگی» که در اولی، وجه سیاست‌گذارانه و برنامه‌ریزانه و در دومی، بُعد ارزیابی و انتقاد برجستگی بیشتری دارد. هر دو مکتب به‌رغم تعارضات نظری و عملی مختلف، اما از جهت ادعا و ارایه مدل جهانی و همگانی توسعه همگرا و هم‌راستایند.

اراده این دو مکتب در جریان تکاپوهای برنامه‌ریزانه و تطورات نظریه‌پردازانه مصروف این مسئله اصلی بوده است که برای عملیاتی شدن مدل جهانی و استاندارد توسعه، چگونه باید مناسبات بومی و زیرساخت‌های فرهنگی جوامع را دستخوش تغییرات بنیادین کرد و در این مسیر چه مراحل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای مدیریت پروژه تغییر جوامع مذکور پیش‌بینی و تعریف می‌شود؟ این در حالی است که در نظریات نسل سوم، صورت مسئله اصلی به کلی دگرگون شده است. در رویکردهای فرهنگ‌گرا به ارتباطات و توسعه دغدغه نظریه‌پردازان معطوف به این نکته است که در چارچوب هر جامعه فرهنگی، مدل اختصاصی توسعه چگونه باید تعریف شود و زمینه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی جوامع چه اقتضائات نظری و عملی را برای طراحی روند توسعه‌یافتگی ایجاد کرده است؟ مقاله پیش رو به دنبال نشان دادن سیر تطورات نظریات ارتباطات و توسعه از نسل نظریات کلاسیک تا پارادایم چندگانگی فرهنگی است و در این مرور اجمالی سعی خواهد داشت نقاط اصلی تفاوت آن‌ها را نشان دهد.

کلیدواژه: ارتباطات و توسعه، نوسازی، چندگانگی فرهنگی.

مقدمه

توسعه و رابطه آن با فرهنگ از جمله مسائل دو دهه اخیر است که توجه جهانی به آن جلب شده است. این توجه معلول علل مختلفی است که از جمله می‌توان به ناکامی شور جهان سوم در دستیابی به توسعه جامع و پایدار، بر ملا شدن بُعد استعماری الگوی غربی توسعه (نوسازی)، بحران‌های اجتماعی و سیاسی ناشی از نادیده گرفته شدن ابعاد فرهنگی توسعه در کشورهای جهان سوم و مشکلات فرهنگی پیامد برنامه‌های توسعه اشاره کرد. تا اواخر دهه ۶۰م. توسعه فرایند صرفاً اقتصادی به شمار می‌آمد و شاخص‌های اقتصادی معرف توسعه بودند. از آن پس به تدریج «اقتصادگرایی توسعه» رنگ باخت و هر یک از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بیشتر مورد توجه قرار گرفتند. مفهوم و تعریف توسعه تغییر کرد و نقد تعاریف اقتصادی توسعه آغاز شد، تا آنجا که این مسئله به نهضتی جهانی مبدل گردید و مجامع بین‌المللی رسماً به مسئله توسعه پرداختند. براینکه این نهضت در توجه بیشتر به ابعاد فرهنگی توسعه بود.

ابعاد فرهنگی با داشتن واقعیتی تاریخی و اثرگذار، بسیار کوتاه‌تر از وجوه دیگر توسعه مورد توجه و اعتراف واقع شده‌اند. فقط در ۱۰ سال گذشته است که نوعی اجماع نظری جهانی پیرامون این ایده که فرهنگ می‌تواند اثر بنیادین بر کل فرایند توسعه داشته باشد، به وجود آمده است. اغلب مؤلفانی که به موضوع توسعه پرداخته‌اند، به دو مجموعه دیدگاه، مکتب یا پارادایم متضاد نوسازی و رشد در مقابل وابستگی و توسعه‌نیافتگی تعلق داشته‌اند. در حالی که پارادایم نخست به صورت دیدگاهی قدیمی‌تر و عمیقاً ریشه‌دار بررسی شده است، نظریه وابستگی در اندیشه توسعه ریشه در آمریکای لاتین دارد. اگر چه هر دو پارادایم امروزه طرفداران و مخالفانی دارند، ولی دیگر دیدگاه مسلط محسوب نمی‌شوند. حتی طرفداران نیز با لحاظ اصلاحات بسیار و پیش‌شرط‌های جدید، علقه خود را به این رویکردها حفظ کرده‌اند. دیدگاه نوسازی تا نیمه دوم دهه ۱۹۶۰م. دیدگاه مسلط بود، اما سپس زمینه‌ساز دیدگاهی با عنوان نظریه وابستگی شد. تشخیص دیدگاه دوم در حوزه‌های علمی بیشتر امکان‌پذیر است تا در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی. پس از انتقادهایی که به این دو پارادایم به‌ویژه رویکرد نوسازی وارد شد، یک دیدگاه سومی درباره توسعه پدیدار گشت؛ ایده اصلی دیدگاه جدید در تضاد با دو پارادایم پیشین این است که مدل توسعه جهانی وجود ندارد بلکه توسعه یک فرایند یکپارچه، چندبُعدی و دیالکتیکی است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است. به عبارت دیگر، هر جامعه‌ای باید بکوشد تا مسیر توسعه متناسب خود را ترسیم کند. مقاله پیش‌رو با هدف بررسی نظریات ارائه‌شده در این چارچوب جدید، قصد دارد مبانی نظری گرایش به این رویکرد را با مرور دیدگاه‌های برخی از برجستگان فرهنگ‌گرایی توسعه به بررسی بنشیند؛ بنابراین، سؤال اصلی این است که وجوه تمایز رویکردهای فرهنگ‌گرا در توسعه با دو پارادایم پیش از خود (نوسازی و وابستگی) چیست و این مؤلفه‌های متفاوت در چه فرایند تطوری شکل گرفته‌اند؟ بدین‌منظور، پس از مرور نظریه‌ها و وجوه اصلی پارادایم‌های کلاسیک

ارتباطات و توسعه، ابعاد مختلف رویکرد سوم با تأکید بر صاحب‌نظران برجسته آن بررسی خواهد شد.

۱. پارادایم نوسازی

نوسازی یکی از پر قدرت‌ترین پارادایم‌هایی بود که پس از جنگ جهانی دوم سر برآورد و منشأ پیامدهای متعدد اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای جهان سوم شد. «نوسازی» یکی از محصولات تفکر توسعه‌ای است که خود در چارچوب بزرگ‌تر تاریخ اقتصادی غرب و فلسفه سیاسی لیبرال معنادار است. توسعه یکی از کهن‌ترین و قدرتمندترین ایده‌های غربی است. عنصر مرکزی این دیدگاه، استعاره رشد است و رشد نیز با ایده «پیشرفت» شناسایی و تعریف شده است (نیز بت، ۱۹۸۰، به نقل از سرواس، ۱۳۸۴: ۸۰). از لحاظ نظری رویکرد نوسازی برخاسته از دیدگاه‌های تطوری و کلاسیک جامعه‌شناسی است و ریشه‌های آغازین آن را باید در اندیشه جامعه‌شناسان کلاسیک جست‌وجو کرد. این نظریات با تک خطی انگاشتن تاریخ و سرمشق قراردادن تجربه تاریخی اروپا و غرب، جوامع توسعه نیافته را به پیمودن راهی که غرب طی کرده و پذیرش ارزش‌ها و باورهای مدرنیته غربی فرا می‌خواند (برای مطالعه بیشتر در باب نسبت نوسازی مدرنیسم رک. L:mcphail, 2009: 21).

نوسازی در قالب مکتب مسلط در جامعه‌شناسی، یعنی مکتب ساختی - کارکردی مطرح می‌شود، مکتبی که بر پایه اندیشه جامعه‌شناسانه کلاسیک مثل دورکیم و ماکس وبر بنیان‌گذاری شده است.

پارادایم نوسازی، توسعه‌نیافتگی را در مفاهیم دوگانه‌ای چون سنتی / مدرن، غنی / فقیر، پیشرفته / عقب‌مانده، متمدن / عقب‌افتاده تبیین می‌کند. بر این اساس، کشورهای در حال توسعه باید به تدریج کیفیت‌های کشورهای صنعتی را در خود ایجاد کنند. بنابراین، توسعه را مشابه یک فرایند خودبه‌خودی و برگشت‌ناپذیر تصور می‌کند که هر جامعه‌ای از آن خواهد گذشت. این مراحل به ترتیب منظم رخ خواهند داد که هر مرحله به نسبت مرحله پیش، از درجه بالاتر توسعه‌ای برخوردار است. در پارادایم نوسازی توجه فقط به مقاصد اقتصادی است و سازوکار آن فاصله‌گیری هرچه بیشتر از بخش‌های سنتی به عنوان موانع توسعه و مشابهت هرچه بیشتر به سبک زندگی غربی است. محققانی چون مک کلند (۱۹۶۷)، لرنر (۱۹۵۸)، این کلس (۱۹۶۶) و راجرز (۱۹۶۹) ویژگی‌های ارزشی - هنجاری غربی مؤثر در نوسازی افراد و ویژگی‌های مانع نوسازی در جهان سوم را فهرست کرده‌اند. این محققان معتقدند نوسازی جهان سوم در گرو تغییر یافتن ویژگی‌های افراد جهان سومی است و اینکه باید نگرش‌ها و ارزش‌های خود را به ویژگی‌های مردم اروپای غربی و آمریکای شمالی شبیه سازند. به این ترتیب، نظریه‌های

نوسازی مبانی اولیه معرفت‌شناختی را برای نظریه‌های «ارتباطات در خدمت توسعه» فراهم ساختند.

همزمان با توسعه سیطره گفتمانی پارادایم نوسازی، جریانی از نظریه‌پردازی‌ها و مفهوم‌سازی‌های ارتباط‌شناختی در فاصله دو جنگ جهانی به وجود آمد که به‌رغم تمایزات روشن حوزه دانش آن با نظریه‌پردازی‌های توسعه‌ای اما نوعی همگرایی و هماهنگی نظری را نشان می‌داد. پیوند این تلقیات ارتباطی با پارادایم نوسازی، در نهایت، اولین نظریات کلاسیک غرب را در حوزه ارتباطات و توسعه شکل داد و به ابزار اصلی آن‌ها را در ترویج و اعمال نوسازی در جهان سوم تبدیل گشت. بدین ترتیب، دیدگاه معتقد به تأثیرات پر قدرت رسانه‌ها در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰م. وارد نظریه‌های ارتباطات توسعه شد.

۱-۱. ارتباطات در خدمت نوسازی: از لرنر تا راجرز

ارتباطات در چارچوب پارادایم نوسازی در دو سطح کلان و خرد بررسی می‌شود. در سطح کلان به عنوان یک سیستم پیچیده، کارکردهای اجتماعی ویژه‌ای دارد و به این ترتیب، گسترش رسانه‌های جمعی به عنوان عوامل و شاخص‌های نوسازی در کشورهای جهان سوم به کار گرفته می‌شود. مباحثات مربوط به این سطح را می‌توان به خوبی در دیدگاه‌های دانیل لرنر ملاحظه کرد. علاوه بر تحلیل نقش رسانه‌های جمعی در سطح کلان، پژوهشگران تحقیقاتی در زمینه تأثیرات ارتباطی انجام دادند و روی مدل‌هایی که جنبه‌های اجتماعی - روان‌شناختی افراد را برای انتقال از جامعه سنتی به مدرن ضروری می‌ساخت، کار کردند. در این حوزه بررسی‌های راجرز با عنوان اشاعه نوآوری‌ها در چارچوب بازاریابی اجتماعی با اهمیت است.

۱-۱-۱. دانیل لرنر و نظریه پردازی کلان برای گذار از جامعه سنتی

اندیشه لرنر بر طراحی یک مدل جهانی برای نوسازی متمرکز بود و در همین راستا به توضیح چگونگی گذار جوامع از مرحله سنتی به مرحله انتقالی و سرانجام، تبدیل آن به جامعه‌ای مدرن و نو پرداخت. وی تلاش کرد تا ارتباط توسعه را با چهار متغیر نشان دهد:

۱. افزایش میزان شهر نشینی؛ ۲. گسترش سواد؛ ۳. دسترسی مردم به وسایل ارتباطی جمعی و ۴. افزایش میزان مشارکت سیاسی و اقتصادی مردم.

لرنر با ارائه یک رابطه خطی سعی کرد جایگاه هر یک از متغیرها را در مراحل مختلف آن رابطه علی تشریح کند.

شهر نشینی ← گسترش سواد ← گسترش وسایل ارتباط جمعی ← مشارکت سیاسی
نتیجه این تحولات، فوق تبدیل جامعه سنتی به جامعه مدرن است. لرنر معتقد است که فرد نوگرا که برخوردار از سواد، شهرنشینی، وسایل ارتباط جمعی و همدلی (مشارکت سیاسی) است، بالاترین میزان فکر و اندیشه نوگرایی را دارد.

گونه‌شناسی نوسازی از نظر لرنر

گونه‌ها	یکدلی	مشارکت رسانه‌ای	شهرنشینی	سواد	حوزه دیدگاه (درجه فکر)
مدرن	+	+	+	+	۱
انتقالی	+	-	+	-	۲
	+	-	-	-	۳
	+	-	-	-	۴
سنتی	-	-	-	-	۵

منبع: لرنر، ۱۳۸۳، ۱۱۴

لرنر اولین عامل را در تحقق مدرنیته، توسعه شهر و شهرنشینی می‌داند:

«ما صنعتی شدن را زیرشاخص خود از شهرنشینی قرار می‌دهیم. این متغیری کلیدی در نظام ماست؛ زیرا از لحاظ تاریخی روند نوسازی در جوامع غربی با شهرنشینی آغاز شده است. کار بعدی ما برای نشان دادن اینکه سواد و مشارکت رسانه‌ای همبستگی نزدیکی دارند و برقراری ارتباط این دو با شهرنشینی خواهد بود.

هنگامی که جمعیت شهرنشین نسبت به کل جمعیت کشور از ۱۰٪ بیشتر شود، فرایند توسعه آغاز می‌گردد؛ چون تعداد باسوادان از یک‌طرف و تعداد کاربران وسایل ارتباطی جمعی از طرف دیگر افزایش می‌یابد و همه این‌ها نهایتاً به مشارکت سیاسی مردم می‌انجامد. این افزایش جمعیت تا ۲۵٪ مستقیماً در توسعه مؤثر است. ولی پس از آن از کارآیی می‌افتد و بار توسعه را به دوش آموزش و وسایل ارتباط جمعی می‌گذارد» (لرنر، ۱۳۸۳: ۹۸ - ۹۹).

بنابراین، لرنر حرکت از مرحله سنتی به مرحله گذار و سپس، جامعه نوین را همراه با تغییر نظام‌های ارتباطی شفاهی به نظام‌های ارتباط جمعی می‌داند؛ در حالی که نظام‌های ارتباط میان‌فردی سنتی به تقویت تگرش‌ها و آداب سنتی می‌انجامد، وسایل ارتباط جمعی مهارت‌ها و نگرش‌ها و رفتارهای تازه‌ای را آموزش می‌دهند و تقویت‌کنندگان این تحرک محسوب می‌شوند (مولانا، ۱۳۷۱: ۸۳). به این ترتیب، رسانه‌های جامعه کارگزاران مهم نوسازی قلمداد می‌شوند و افراد جهان سومی می‌توانستند همدلی خود را با در معرض قرار گرفتن رسانه‌ها گسترش دهند؛ زیرا رسانه‌ها با نشان دادن چشم‌اندازهای جدید، آن‌ها را در برابر رفتارها و فرهنگ‌های تازه قرار می‌دادند. لرنر با طرح مفهوم «همدلی» و «شخصیت انتقالی» به معنای اینکه شخص این توانایی را در خود ببیند که خود را جای دیگری بگذارد، درصدد شناسایی ابعاد روانی و آمادگی ذهنی افراد در پذیرش تجدد و نوآوری است. لرنر وقتی که از یک کشاورز روستایی «بالگات ترکیه» سؤال می‌کند که: اگر شما رئیس‌جمهور شوید، چه کار انجام

می‌دهید؟ روستایی مات و مبهوت می‌ماند و هیچ جوابی برای این پرسش ندارد. از نظر لرنر (چون) در روستای مذکور هیچ نوع آمادگی پذیرش موقعیت جدید نیست، لذا پاسخ می‌دهد که «چنین چیزی محال است»، ولی وقتی همین پرسش را از یک فرد دیگری که در شهر است و از سواد بهره دارد، می‌پرسد، او در جواب می‌گوید «من جاده می‌کشم، و وضعیت آب را درست می‌کنم و...» بنابراین در فرد دوم آمادگی روانی و توان همدلی بیشتری وجود دارد (لرنر، ۱۳۸۳: ۱۸۷).

لرنر شکل‌گیری شخصیت انعطاف‌پذیر را در میان مردم کشورهای در حال توسعه عاملی می‌داند که سبب می‌شود چنین شخصیتی خود را با جنبه‌های نو و جدید محیطش همانند ساخته، وظایف جدید و شاقی را که انجام تغییرات بر عهده‌اش می‌گذارند، به‌خوبی انجام بدهد. او می‌تواند خود را جای دیگران بگذارد و با درک مسئله تغییر، بدون مقاومت، با تحولات همگام و هم‌صدا بشود؛ او فردی است که به‌طور مثال، از خرید به سبک جدید و نوکردن زندگی نمی‌ترسد؛ به رادیو گوش می‌کند و از دادن رأی به هنگام انتخابات امتناع نمی‌ورزد (لرنر، ۱۳۸۳: ۸۵-۸۶).

در مجموع، لرنر از رویکردی کلان به ابعاد روانی نوسازی توجه دارد و بر عوامل فردی و درونی در هر جامعه تأکید می‌کند و معتقد است که عناصری باید از بیرون وارد جامعه سستی شوند تا زمینه حرکت را به‌سوی تجدد فراهم آورند. لرنر برخوردار از دیدگاهی خطی است و به مسائل ساختاری کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای مورد مطالعه خود کاری ندارد. وی میان متغیرهای مطرح‌شده سهم بالایی را به رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباط جمعی می‌دهد و در میان شش کشور مورد مطالعه، معتقد است که در دهه ۱۹۶۰م. ترکیه بیشترین و ایران کمترین توان و ظرفیت را برای تجدد دارا بوده‌اند.

۱-۲. انتقادات از نظریه لرنر

مدلول اصلی نظریه لرنر در تبیین روندهای گذار از جامعه سستی به جامعه مدرن، تأکید به توالی علی چهار متغیر (شهرنشینی - سواد - استفاده از وسایل ارتباط جمعی و افزایش مشارکت) بود. به هر حال، لرنر برای آزمون دیدگاه خود در خصوص هر کدام از متغیرها نیاز به دلالت‌کنندگانی داشت. برای شهرنشینی (نسبت جمعیت شهرنشین به کل جمعیت) برای سواد (درصد جمعیت با سواد)، برای وسایل ارتباط جمعی (تعداد نسخه‌های روزنامه برای هر ۱۰۰۰ نفر) را در نظر گرفته بود. اما در اندازه‌گیری مشارکت با مشکلاتی مواجه شد. وی مشارکت را از دو جنبه در نظر گرفت: سیاسی (میزان شرکت در انتخابات) و اقتصادی (درآمد سرانه) (رک. لرنر، ۱۳۸۳: ۹۶-۱۱۰). لرنر توانست تا حدود زیادی در نشان دادن رابطه بین متغیرهای شهرنشینی، سواد و استفاده از وسایل ارتباط جمعی موفق باشد؛ اما سؤال اصلی این بود که چرا در نمونه‌ای مثل ایران به‌رغم وجود رابطه فوق هنوز توسعه‌ای رخ نداده بوده؟ (رک. محسنیان‌راد، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۳). تحلیل علل

ناکامی‌های نظریه لرنر در ترسیم یک فرایند خطی برای گذار از جامعه سنتی در خصوص همه نظریات موجود در پارادایم نوسازی مشترک است؛ لذا توضیحات بیشتر را به پایان این بخش وا می‌گذاریم.

۱-۱-۳. اورت راجرز و نظریه نشر نوآوری

در حالی که پژوهشگران و سیاست‌گذاران سطح کلان توسعه درباره نقش حمایتی رسانه‌های جمعی در نوسازی بحث می‌کردند، نظریه نشر نوآوری به تدریج به عنوان یک چارچوب محلی برای هدایت ارتباطات در خدمت توسعه مطرح شد. نظریه نشر نوآوری ارتباطات نسبت مهمی نیز با پژوهش‌های متمرکز بر «تأثیر پژوهشی» ارتباطات داشت که بر انگاره‌ای بسیار قدرتمند از وسایل ارتباط جمعی تأکید می‌کردند. به نظر راجرز، تغییر چیزی جز اندیشه و نظری نیست که فرد آن را جدید و نو می‌پندارد و شیوع (اشاعه) به معنای فرایندی است که اندیشه و نظری نو از منبعی منتشر و اشاعه می‌یابد و قبول یک اندیشه نیز به معنای تصمیم به تحقق بخشیدن کامل آن است. راجرز با توجه به تعدادی از مطالعات خود به این نتیجه رسید که در بعضی از فرهنگ‌ها عموماً زمینه برای نوآوری نسبت به فرهنگ‌های دیگر بیشتر است. به نظر او فرایند قبول یک اندیشه که متضمن یادگیری آن اندیشه و هم تصمیم‌گیری درباره آن است، در پنج مرحله عینیت می‌یابد: ۱. آگاهی؛ ۲. علاقه؛ ۳. ارزشیابی؛ ۴. آزمایش و ۵. قبول (راجرز و شومیکر، ۱۳۶۹: ۳۱).

به نظر راجرز، کسانی که اندیشه نویی را سریع می‌پذیرند، هر یک از این مراحل را نیز با سرعت پشت سر می‌گذارند و برعکس، کسانی که دیرپذیرند، هر یک از این مراحل را نیز به کندی پشت سر می‌گذارند. به نظر او جوان‌ترها زودتر از دیگران نوآوری‌ها را می‌پذیرند؛ همچنین ثروتمندان (راجرز و شومیکر ۱۳۶۹: ۳۱-۳۳). نوآوران در آغاز خود را کجروانی می‌شناسند که پا را از نظام اجتماعی خویش فراتر نهاده‌اند، ولی خود را با گروه‌هایی که رفتار آن‌ها را درست می‌دانند، هم هویت می‌دانند. راجرز مأموران بهداشت، فرهنگیان و کارآموزان ترویج کشاورزی را به عنوان اشاعه‌دهندگان و ناشران ایده‌های جدید می‌داند (گلدتورپ، ۱۳۷۱: ۳۵۳-۳۵۷). از نظر راجرز موانع پذیرش تغییرات و نوآوری عبارت‌اند از: ۱. عدم اعتماد متقابل در روابط شخصی؛ ۲. فقدان نوآوری؛ ۳. تقدیرگرایی؛ ۴. پایین بودن سطح آرزوها؛ ۵. بی‌توجهی توجه به اهمیت عنصر زمان؛ ۶. خانواده‌گرایی؛ ۷. وابستگی به قدرت دولت؛ ۸. محلی‌گرایی و ۹. نبود همدلی (ازکیاء، ۱۳۶۴: ۷۰-۹۵). به طور خلاصه باید گفت مطالعات مربوط به نشر نوآوری، براهمیت ارتباطات در فرایند نوسازی در سطح محلی تأکید ورزید. ارتباطات در حقیقت، رابط ایده‌های بیرون از روستا و جامعه محلی بود و می‌توانست در روند اشاعه تسهیل کند؛ به عبارت دیگر، مطالعات مربوط به اشاعه نوآوری‌ها به نقش توأمان ارتباطات میان‌فردی و رسانه‌های جمعی در تغییر زندگی سنتی به زندگی مدرن تأکید داشت.

نظریه راجرز بر محوریت ملاحظات عینی کاربران سنتی از امکانات و ایده‌های جدید مطرح می‌شد. آن‌ها در عین حال که انگاره مدرنیسم را از رسانه‌ها دریافت می‌کنند، با واقعیت آن در قالب‌های کوچک نیز تماس دارند. بنابراین، تعریف توسعه از این منظر عبارت است از: «نوعی تغییر اجتماعی که در آن ایده‌های تازه برای افزایش درآمد سرانه و ارتقای سطح زندگی، از طریق روش‌های مدرن تولید و بهبود وضعیت سازمان اجتماعی، به یک نظام اجتماعی داده می‌شود (Rogers, 1969: 18)، به نقل از ملکات، ۱۳۸۴: ۵۸). بنابراین، توسعه در این چارچوب، نوگرایی در سطح نظام‌های اجتماعی است (مولانا، ۱۳۷۱: ۴۲).

۱-۲. رویکرد بازاریابی اجتماعی

مولانا رویکرد مذکور را به جهت وجهه، عملگرایی به‌طور کلی متمایز از نگرش‌های علیتی به ارتباطات و توسعه (پارادایم نوسازی) و نیز نگرش‌های ساختاری بدان (پارادایم انتقادی و پارادایم فرهنگ‌گرا) بر می‌شمارد (رک. مولانا، ۱۳۷۱: ۸۲-۹۲)؛ اما ملکات در دسته‌بندی خویش این نگرش را یکی از فروعات رهیافت اشاعه‌ای و لذا ذیل پارادایم نوسازی ملاحظه می‌کند: «نخستین خانواده نظریه‌ها مرکب از نظریه ارتباطات و نوسازی، نظریه نوآوری، نگرش بازاریابی اجتماعی و استراتژی‌های آموزشی سرگرم‌کننده است. اما از خانواده دوم، نگرش‌هایی چون مدل پژوهشی مبتنی بر کنش مشارکتی و توان‌بخشی یا تفویض اختیار و قدرت‌بخشی گنجانده شده است» (ملکات، ۱۳۸۴: ۵۶).

نگاه هزینه - فایده‌گرا به ارتباطات توسعه به‌دلیل عملگرا بودنش مشابه دیدگاه‌های دیگر، صاحب‌نظر و نظریه‌پرداز برجسته‌ای ندارد و علاقه دارد که بیشتر رابطه هزینه سرمایه‌گذاری در فناوری را برای توسعه باسودی که از این سرمایه‌گذاری حاصل می‌شود، بررسی کند؛ مثلاً آیا سرمایه‌گذاری جمهوری اسلامی در شبکه آموزش صدا و سیما می‌تواند در کاهش هزینه سرانه دولت در مدیریت مدارس و دانشگاه‌ها مؤثر افتد یا خیر؟ اگر چه نظریه اشاعه‌گرا خود زمینه ظهور نگرش‌های سوداگر در ارتباطات توسعه است، به‌دلیل مبهم بودن مفاهیم اشاعه، عام بودن آن و بی‌توجهی جدی به نقش بازخورد در اقدامات اشاعه‌ای، لازم بود که از اقدامات کل‌نگر و عمومی‌تر دست کشید و در مراحل مختلف ارتباطات (پیام‌آفرینی، مخاطب‌گزینی و تعقیب تأثیرات پیام) به محدود کردن موضوعات، محتواها و مشخص کردن دقیق مخاطبان هدف پرداخت. تنها در این صورت است که ارتقای مدام اثربخشی پیام از طریق رصد میزان سودآفرینی پیام‌رسانی و هزینه‌هایی که مخاطبان پیام - بخوانید مشتری‌ها - می‌پردازند، صورت می‌گیرد. بدین ترتیب، تلاش‌ها برای تحقق «مطلق نوآوری» در یک جامعه محلی به موضوعات خاص‌تری مثل تبلیغ روابط جنسی سالم، کاهش زادوولد، ارتقای بهداشت و پاکیزگی، دوری از مشروبات الکلی، بستن کمربند ایمنی و مواردی از این دست اختصاص یافت. بازاریابی

اجتماعی در اشاعه ایده‌ها و خدمات، چند مفهوم تازه را معرفی کرد: بخش‌بندی مخاطبان؛ بازار پژوهشی؛ توسعه محصول؛ محرک‌ها و تسهیل و گسترش واکنش مخاطبان (Kotler, 1984) به‌نقل از ملکات، ۱۳۸۴: ۶۰^۱.

۳-۱. اصول کلی پارادایم نوسازی

این پارادایم در بستر اندیشه‌های نظری و عملی طیف وسیعی از نظریه‌پردازان توسعه شکل گرفته است که به‌رغم برخی تفاوت‌های فرعی، از جهت برخی وجوه و مؤلفه‌ها هم‌گرایی قابل ملاحظه‌ای دارند:

۱. در همه نظریات مندرج در پارادایم نوسازی وجود نیروها و تحرکاتی خودانگیخته، فعال و مستقیم که اهداف توسعه‌ای و ترقی‌خواهانه را تعقیب می‌کنند، وجود دارد. این فرایندها در چارچوبی یگانه و نه متکثر و با منطقی مبتنی بر حرکت برگشت‌ناپذیر در حال تحرک و تطور هستند و کلیت واقعیتی به نام توسعه را شکل می‌دهند.

۲. توسعه اگرچه در مسیری یگانه و مستقیم به پیش می‌رود، روند حرکتی آن ایستگاهی و نقطه‌به‌نقطه است. هر مرحله بیانگر سطح جدیدی از توسعه‌یافتگی است که در مقایسه با مراحل قبل و پس از خود متمایز و متفاوت است و جوامع به نسبت قرار گرفتن در هر مرحله در طبقه و رتبه خاصی از توسعه‌یافتگی قرار دارند.

۳. سرعت این روند ذاتی و جوهری اجتماعی - فرهنگی به صورت قابل توجهی به دخالت عوامل و متغیرهای بیرونی و تدابیر مربوط بستگی دارد و به میزان وارد آوردن نیرو می‌توان انتظار تسریع و تشدید نوسازی و سنت‌زدایی را داشت.

۴. توسعه بیشتر به معنای انفکاک بیش از پیش ساختارهای اجتماعی از یکدیگر و عبور از بساطت اجتماعی به سوی پیچیدگی است که در نهایت، نظام کارکردی جامعه را از حالت عمومی و همه فن حریفی به تنوع و تحفظ کارکردی می‌کشاند. در این نظام جدید به‌رغم تفکیک ساختارها، این تخصص کارکردهاست که پیوند و انسجام اجتماعی را تضمین می‌کند.

۴-۱. نقد و ارزیابی پارادایم نوسازی و ارتباطات

به مرور که آثار معکوس اجرای نظریات نوسازانه در اغلب کشورهای جهان سوم آشکار می‌گشت، نخستین انتقادات به این پارادایم (اواخر دهه ۱۹۶۰م.) نیز ابراز می‌شد. دانشمندان و دغدغه‌مندان توسعه در کشورهای جهان سوم هریک با استناد به موارد و شواهد موجود در کشور خویش، مبانی نظری و روش‌شناسی‌های پارادایم نوسازی را به چالش طلبیدند. «هیگن» با تمرکز بر مورد مکزیک، «سینگهال» در مورد هند، «مولانا» در خصوص ایران و ... هر یک به ابعادی از نارسایی‌های این نظریات اشاره کردند. دیدگاه گوندرفرانک، بهترین انتقاد شناخته

شده از نظریه نوسازی (۱۹۶۹م). است. انتقاد وی بنیادی و سه‌گانه است: پارادایم پیشرفت از نظر تجربی ناپذیر دفاع است، یک بنیاد نظری نابسند دارد و در عمل ناتوان از ایجاد یک فرایند توسعه در جهان سوم بوده است. به علاوه، رهیافت قوم‌مدارانه آن در زمینه‌های اخلاقی مورد تردید قرار گرفته است و بیشتر از آن، انتقادهای مطرح شده درباره پارادایم نوسازی آن را متهم ساخته‌اند که پیچیدگی فرایندهای تغییر را غالباً نادیده گرفته و توجه اندکی به پیامدهای اقتصادی، سیاسی و فرایندهای کلان فرهنگی در سطح محلی داشته است؛ دیگر آنکه ضدیت سرسختانه با تغییر و نوسازی تنها به وسیله بنا نهادن جهت‌گیری‌هایی ارزشی و هنجارهای سنتی، چنانکه بسیاری به کاربرد آن توجه داشته‌اند، تبیین شدنی نیست (سرواس، ۱۳۸۴: ۸۵)

۲. تولد پارادایم وابستگی در بستر انتقاد از پارادایم نوسازی

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م. دیدگاه‌های مربوط به مکتب نوسازی که بیشتر بر موانع درونی توسعه تأکید می‌ورزید، توسط نظریه‌پردازان مکتب وابستگی مورد حمله قرار گرفت. استناد عموم منتقدان، شکست‌های پی‌درپی نوسازی در آمریکای لاتین بود.

نظریه‌پردازان وابستگی معتقدند که جوامع توسعه‌نیافته، جزئی از یک نظام اجتماعی کلی جهانی هستند. اینان اعتقادی به توسعه اقتصادی طی مراحل متوالی ندارند و معتقدند که این جوامع در مرحله‌ای به سر نمی‌برند که کشورهای توسعه‌یافته امروزی سالیان پیش از آن گذشته‌اند. نظریه‌پردازان مکتب وابستگی معتقدند که توسعه‌نیافتگی محصول ساخت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نیست، بلکه تا حد زیادی نتیجه تاریخی ارتباط پرسابقه و مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه‌نیافته پیرامون و کشورهای توسعه‌یافته (مرکز) است (فرانک، ۱۳۷۵: ۲)؛ بنابراین، مشکلات عمده‌ای که کشورهای توسعه‌نیافته با آن مواجه هستند، ناشی از مسائل درونی جامعه نیست بلکه ناشی از مسائل بیرونی آن است. مسئله اصلی کشورهای توسعه‌نیافته این نیست که این کشورها چگونه به مرحله توسعه نظیر مدل اروپایی - آمریکایی می‌رسند و این دعوی که تجربه تاریخی کشورهای توسعه‌یافته امروزی برای کشورهای در حال توسعه تکرار خواهد شد، ادعایی بی‌اساس است. چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این دیدگاه اهمیت خاصی به نقش اقتصاد امپریالیستی و نظام سیاسی جهانی به عنوان متغیرهای تعیین‌کننده‌ای که سبب ایجاد، دوام و دائمی شدن توسعه‌نیافتگی می‌شود، داده شده است. مضمون اصلی نظریه‌های وابستگی حول این محور دور می‌زند که مطالعه توسعه کشورهای جهان سوم به‌طور مجرد و بدون در نظر گرفتن توسعه جوامع پیشرفته، ارزش ناچیزی دارد. براساس نظریه‌های وابستگی ضرورت دارد که روابط کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای توسعه‌یافته و پدیده توسعه‌نیافتگی در چارچوب یک نظام جهانی واحد مطالعه گردد.

۲-۱. ارتباطات وابسته: از اقتصاد سیاسی ارتباطات تا امپریالیسم فرهنگی

پارادایم وابستگی پیرامون به مرکز هنگام بحث از وجوه فرهنگی وابستگی خود به دو مکتب تبدیل می‌شود: مکتب فرهنگ‌گرایانی که متغیر فرهنگ، ارتباطات و ایدئولوژی را به عنوان متغیرهای ایدئالیستی و خودمختارانه ترجیح می‌دهند و مکتب اقتصاددانان سیاسی که نظیر ماتریالیست‌ها بیشتر بر مبنای سیاسی و اقتصادی که در فرهنگ و ارتباطات رخ داده است و می‌دهند، متمرکز هستند. مؤلفانی مانند رید (۱۹۷۶م.) دواریس (۱۹۸۴م.)، تونستال (۱۹۷۷م.)، نورد لنسترنگ و واریس (۱۹۷۴م.) ژاکلین (۱۹۷۷م.) به گروه نخست و مؤلفانی نظیر هملینگ (۱۹۷۷م.)، ماتلار (۱۹۷۶م.) و شیلر (۱۹۸۱م.) به گروه دوم تعلق دارند (سرواس، ۱۳۸۴: ۸۹).

مدلولات اصلی پارادایم وابستگی فرهنگی به این پرسش بنیادین باز می‌گردد که چه مقدار اطلاعات، بازآفرینی، تبلیغات، سرمایه، نرم‌افزار و سخت‌افزارهای اطلاعاتی به کشورهای جهان سوم وارد شده‌اند و در مقابل آن چه مقدار صادر شده است؟

ایشان در پاسخ به سؤال مذکور به وجود واقعی یک جریان یک‌طرفه و نامتوازن ارتباطی از شمال به جنوب و از مرکز بر پیرامون اشاره می‌کنند که به‌وسیله عوامل تشدیدکننده منطقه‌ای و ملی (مثل تقابل‌های شهری/روستایی، ملی‌گرایی خرده فرهنگ‌های قوی، غنی/فقر و ...) تشدید شده است. به‌طور کلی، اغلب نظریه‌پردازان وابستگی به این واقعیت تلخ اذعان دارند که به‌وسیله توده عظیمی از محصولات رسانه‌های غربی، یک ایدئولوژی محافظه‌کارانه و سرمایه‌دارانه از طریق یک فرهنگ مصرفی و صنعت فرهنگ مقوم آن منتقل و مستقر شده است. پس می‌توان در مقابل دیدگاه‌های طرفداران پارادایم نوسازی و اشاعه چنین گفت که با این همه، نمی‌توان امید چندانی به ایفای نقش‌های رسانه‌ای در فرایند تغییرات اجتماعی داشت.

اصول کلی پارادایم وابستگی

در این پارادایم نیز بسان پارادایم نوسازی به‌رغم تنوع دیدگاه‌ها و تکرار نظریه‌پردازان اما می‌توان برخی مؤلفه‌های بنیادین مشترک را جست‌وجو کرد که عناصر مختلف این عرصه گسترده را به یکدیگر پیوند می‌دهد. به نظر می‌رسد وجوه مشترک مذکور را بتوان در سه اصل مهم سامان‌دهی کرد:

۱. توسعه بیش از اینکه بر اساس روندهای ذاتی جوامع بودیم و فرآیندهای خطی ترقی‌خواه داخلی جماعت‌های فرهنگی قابل فهم و تبیین باشد، بر اساس نسبت جوامع و بوم‌زیست‌های حاشیه‌ای با مناطق قدرتمند مرکزی درک و بیان می‌شود. «توسعه» در ذاتش امری است که به ارتباط مرکز و پیرامون مبتنی است و در چارچوب آن معنی و جهت پیدا می‌کند.

۲. آنچه کشورهای پیرامونی را از طی کردن بی‌دردسر و معمول مسیر توسعه بازداشت و روند طبیعی آن را دچار اختلال و تشنج کرده است، خود کشورهای مرکزی توسعه یافته‌اند. آن‌ها

توسعه خود را مدیون عقب‌افتادگی - بخوانید عقب نگه داشتن - دیگران می‌دانند و توسعه خویش را در عدم توسعه دیگران جست‌وجو می‌کنند؛ به عبارت دیگر، توسعه در این چارچوب حقیقی است که از تضاد و تقابل توسعه‌یافتگی با توسعه‌نیافتگی بیرون می‌آید؛ یعنی اگر توسعه‌نیافتگی بود، توسعه‌ای هم هست؛ لذا تعقیب توسعه خود از مسیر تحمیل توسعه‌نیافتگی به دیگران می‌گذرد.

۳. راه انحصاری توسعه کشورهای پیرامون قطع وابستگی به کشورهای مرکز و بنیان‌گذاری اتکا به خویش است؛ زیرا وابستگی بیشتر، مساوی با عقب‌افتادگی گسترده‌تر و عمیق‌تر خواهد بود.

۳-۲. انتقاد از نظریه وابستگی فرهنگی - ارتباطی

این نظریه به دلیل رویکرد کلان‌نگر و نیز انتقادی در بسیاری از حوزه‌ها نتوانسته است مابه‌ازاهای سیاست‌گذارانه و برنامه‌ریزانه خود را تولید و عرضه کند. چنین آسیب‌بزرگی به علاوه شکست برخی اقدامات و فعالیت‌های عمل‌گرایانه در کشورهایی مثل جامائیکا، شیلی و تانزانیا، عملاً بعد ایجابی و نظام‌سازانه آن را عقیم ساخته است، البته برخی دیدگاه‌های متأخر و جدید از صاحب‌نظرانی مثل «آرمان ماتلار» و «سزهاملینگ» در سطح بین‌المللی فرهنگ، نوید تولد وجوه ایجابی و سیاست‌گذارانه نظریه وابستگی را می‌دهد؛ برای مثال، هاملینگ، استاد هلندی ارتباطات، با ارائه مفهوم مهم «جامعه ارتباطی» در قبال «جامعه اطلاعاتی» و پیشنهاد تصویب یک «اعلامیه جهانی حق ارتباط» در نخستین گردهمایی کمیته تدارک «اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی» نشان داد ظرفیت‌های سیاست‌گذارانه نظریه وابستگی در عرصه بین‌المللی فرهنگ و حرکت به سوی مدیریت عادلانه‌تر مراودات، مبادلات و ارتباطات جهانی بسیار بیش از آن چیزی است که پیشتر تصور می‌شد. هاملینگ در به چالش کشیدن مفهوم جامعه اطلاعاتی می‌گوید:

«توجه اصلی اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی به اطلاعات معطوف شده است و به‌طور غیرمنتظره، مفهوم «ارتباطات» عملاً در اسناد تدارکاتی این اجلاس محو گردیده است».

او همچنین ضمن رد فرضیه‌های نادرست درباره «اطلاعات» مثل اینکه «اطلاعات بیشتر، از اطلاعات کمتر بهتر است» و «اطلاعات بیشتر، به معنای بی‌اطلاعاتی کمتر است» و «اطلاعات بیشتر به معنای درک بیشتر و عمیق‌تر است» و... هشدار می‌دهد که جوامع مدرن، وقت و حوصله لازم برای ارتباط گفت‌ووشنودی را دارا نیستند. افزودن بر آن، وسایل ارتباط جمعی نیز به‌ویژه به آموختن هنر گفت‌ووشنود کمک نمی‌کنند؛ زیرا بیشتر محتواهای آن‌ها شامل گپ‌زنی (حرف زدن

طولانی بدون هدف سودمند)، گفتارهای تنفرآمیز، مطالب تبلیغاتی یا مباحثه‌های مناقشه‌آمیز هستند». (ر.ک. معتمدنژاد، ۱۳۸۲: ۱۶۷-۱۷۲).

پارادایم فرهنگی‌گرایی در ارتباطات توسعه

این پارادایم که امروزه سه دهه از تولد آن می‌گذرد، روزبه‌روز در حال گسترش نظری، مفهوم‌سازی و درنوردیدن عرصه‌های جدیدتر فکر و عمل است. اگر در دهه هفتاد الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش نوعی واکنش ایجابی به دو الگوی پیش از خود بودند، امروز بسیاری مایل‌اند که روش‌شناسی‌ها و طرق حل مسائل اجتماعی موجود در این الگوها را به‌صورت استانداردهایی بی‌طرف از نظر ایدئولوژیک و ورای تجربیات جهان سوم دریاورند. از طرف دیگر، بسیاری از دانشمندان پارادایم وابستگی فرهنگی با الهام از رویکردهای ایجابی جنبش‌های وحدت‌گرا - رهایی‌بخش به‌دنبال گشودن پنجره‌های تحلیلی و مفهومی جدید و همگرا با ویژگی‌های درون‌گرا و مستقل جنبش‌های فرهنگی جهان سوم هستند. همچنین، دانشمندان غربی ضمن درک و پذیرش کاستی‌های مندرج در نظریه‌های یک بُعدی‌نوسازی، دست به تبیین‌های جدید و جامع‌تری برای جامعه و فرهنگ خود می‌زنند. این درحالی است که در یک نگاه کلی، انواع این تبیین‌های نظری را می‌توان در عنوان کلی «فرهنگ‌گرا» قرار می‌داد.

بدیهی است که در این مقال مجال پرداختن به همه نظریات پیش گفته نیست؛ لذا با تفکیک مجموعه نظریات «فرهنگ‌گرا» - که در طول این سه دهه ابراز شدند - سعی خواهد شد نخست، نقاط اشتراک و بدیهیات نظری همه آن‌ها پرداخته شود و دوم، تأکید اصلی را بر دیدگاه‌های اصیل این حوزه (الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش) که هنوز از ظرفیت‌های تبیینی بسیاری برخوردارند، گذاشته شود؛ زیرا فهم دقیق آن‌ها راه را برای درک بهتر جایگاه ابداعات و شبه‌تحولات بعدی باز خواهد کرد (ر.ک. Servaes, 1999).

۳-۱. رویکرد توان‌بخشی در ارتباطات توسعه

بخشی از تلاش‌های نظری اخیر در باب رویکردهای فرهنگ‌گرا که به‌طور مشخص در آثار «ملکات» مشاهده می‌شود، تلاش کرده است تا برخی مزایا و ایده‌های اصلی الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش را به صورت فربه‌تر و نیز در تفکیک از رویکردهای انقلابی و جنبشی این الگوها در قالب مدل‌های کارآمد عام برای حل مشکلات مسیر توسعه از طریق ارتباطات درآورد. بدین ترتیب، ملکات در کتاب *ارتباطات توسعه‌ای و بین‌المللی* مجموعه‌ای از الگوهای چهارم را در کنار سه پارادایم پیشین با عنوان «نگاه مشارکتی به ارتباطات توسعه» مطرح می‌کند. به نظر می‌رسد ملکات غنای مفهومی و وسعت گزاره‌های ریز و درشت سیاست‌گذارانه و اجرایی را در نگاه مشارکتی به ارتباطات توسعه - که یکی از پیشنهادهای الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش است - آن‌قدر بالا می‌داند که ترجیح می‌دهد او را به عنوان یک پارادایم مستقل به

بررسی بنشیند. این کار در حقیقت نوعی تعمیم درست و علمی از برخی الگوهای موجود در کشورهای جهان سوم برای استفاده در اعمال ارتباطی کشورهای مختلف درگیر با توسعه است. ملکات مدعی است که اگر در الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش از مشارکت به عنوان ابزار رسیدن به اهداف انقلابی و معنوی استفاده می‌شود، در این رویکرد کنش مشارکتی و توان‌بخشی و تفویض اختیار، خود به عنوان هدف توسعه مدنظر است. این منظر مشارکت یک حق بنیادین بشری است که باید آن را پذیرفت و از آن نه به سبب نتایج مترتب بر آن، بلکه به عنوان یک هدف حمایت کرد. ضرورت‌هایی چون اندیشیدن، بیان خویشتن، تعلق به گروه، شناخته شدن به عنوان یک فرد، محترم بودن و تشویق شدن و شرکت در تصمیم‌گیری‌های اثرگذار در زندگی انسان‌ها، همان‌قدر در توسعه برای افراد اهمیت دارند که اموری چون خوردن، نوشیدن و خوابیدن (Diaz Bord enave, 1989 به نقل از ملکات، ۱۳۸۴: ۶۳).

البته ملکات اذعان دارد که چه در عرصه نظریه و قوام مفاهیمی مثل قدرت، تفویض اختیار، مشارکت و... به دلیل نوپا بودن این حوزه جدید (۱۳۸۴: ۵۱) و چه در عرصه عمل، هنوز نمی‌توان از تحقق یک پارادایم کل و مستقر سخن گفت. از نظر او به‌رغم اینکه بسیاری از پژوهشگران و متولیان طی دو دهه پیش، مشارکت مطلوب را مشارکت مردم عادی اعلام کرده‌اند، واقعیت این است که ساختار نخبگان حاکم هنوز دستخوش هیچ تغییری نشده است و مشارکت مزبور باز هم توسط منابع و کارگزاران تغییر، گزینش شده است (رک. ملکات، ۱۳۸۴: ۶۴).

از طرف دیگر، بر سر نتایج مورد نظر و نیز تضادهای موجود میان نمونه‌های معرف پارادایم مشارکت و تفویض اختیار اختلاف و سردرگمی وجود دارد؛ به عبارت دیگر، اقداماتی که تحت‌عنوان مشارکت انجام گرفته‌اند، بعضاً آن‌قدر متفاوت و حتی متضاد هستند که خود به عامل سردرگمی منجر شده‌اند. جان کلام ملکات این است که بیشتر نگرش‌های مبتنی بر مشارکت [بخوانید رویکردهای موجود در الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش] همان محتوای قدیمی است که در ظروف جدید ریخته شده است (ملکات، ۱۳۸۴: ۶۴). ملکات به‌دنبال سامان دادن پژوهش‌هایی مبتنی بر کنش‌های مشارکتی است که این بار به‌زمین‌مانده تاریخی را بر دارد و تغییرات «واقعی» برای مردم و گروه‌های در حاشیه مانده به‌وجود بیاورد.

«توانمندسازی فرایندی است که طی آن، افراد و گروه‌ها به قدرت و منابع دست می‌یابند و بر زندگی خود مسلط می‌شوند. در این فرایند، آن‌ها به توانمندی دستیابی به بالاترین اهداف و آرمان‌های فردی و جمعی می‌رسند (Robbins, Chatterjee & Canada, 1998: 91). برای مثال «سواد رسانه‌ای» یکی از حوزه‌های متأخر توانمندسازی است. به نظر می‌رسد تقویت سواد رسانه‌ای می‌تواند گامی فراتر از سواد برای توسعه توانمندسازی در نظر گرفته شود. منظور از سواد رسانه‌ای، تجهیز کردن مخاطبان رسانه‌ها با توانایی‌ها و مهارت‌های تحلیل، نقد و ارزیابی محتوای رسانه‌هاست تا بتوانند تشخیص دهند که همچون رژیم غذایی، چگونه رژیم رسانه‌ای داشته باشند. «گرچه صاحب‌نظران زیادی با قرار دادن مفاهیم متعددی در کنار سواد

تلاش کرده‌اند از منظر و زاویه دید خود سواد رسانه‌ای را معرفی کنند همچون «سواد تصاویر متحرک»، «سواد سینمایی»، «سواد تلویزیونی»، «سواد بازی»، و ... اما در واقع، همه این موارد زیرمجموعه سواد رسانه‌ای هستند (Burn & Durran, 2007: 5).

۳-۲. چرخش‌های فرهنگی صاحب‌نظران وابستگی

بخش دیگری از تلاش‌های نظری در حوزه «فرهنگ‌گرایی توسعه» معطوف به چرخش بیش از پیش صاحب‌نظران نظریه وابستگی فرهنگی به اتخاذ رویکردهای ایجابی و سیاست‌گذارانه جدید است. در بخش قبلی به آرای برخی از ایشان مثل «سرهاملینگ» اشاره شد که چگونه تلاش داشت در جهت تعادل بخشی به مناسبات مرکز-پیرامون، به ایجاد مفهوم و پیشنهاد سیاست دست بزند. اما چنین انگیزه‌هایی نه فقط به توازن روابط مرکز و پیرامون یا اصلاح ساختارها و فرایندهای کشورهای جهان سوم نینجامیده است بلکه متفکرانی نظیر پی‌ربوردیو (۱۹۷۹م)، هابرماس (۱۹۸۰م) و آنتونیو باسکولی (۱۹۸۰م) پا را فراتر گذاشته و ضمن اذعان به اختلال‌های فرهنگی - ارتباطی موجود در خود جوامع غربی - که از پیامدهای وجوه تک‌بعدی مدرنیسم است - سعی می‌کنند راه‌حلهایی را برای کانون اندیشه و عمل مدرن (غرب) ارائه کنند.

بدیهی است ادامه تمرکز مباحث بر دو رویکرد پیش‌گفته از مجموعه رویکردهای فرهنگی ارتباطات توسعه نخواهد بود. توجه اصلی به ویژگی‌های مشترک و نه نقاط افراق موجود در پارادایم فرهنگی ارتباطات و توسعه از چشم‌انداز تاریخی الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش است؛ لذا در ادامه ضمن توضیحات در خصوص چرایی و چگونگی شکل‌گیری این الگوها، به وجوه متمایز این الگوها و نیز سایر رویکردهای فرهنگی با پارادایم نوسازی و وابستگی خواهیم پرداخت.

۳-۳. الگوهای وحدت‌گرا - رهایی‌بخش

جنبشی انقلابی، انسان‌گرا و معنوی است که بر کیفیت در برابر کمیت تأکید می‌ورزد و خواستار برابری و توازن در نظام بین‌المللی است. این جنبش از گونه‌های مختلفی تشکیل شده است که با توجه به شرایط بوم - زیست‌ها و دولت - ملت‌ها متفاوت است، ولی ویژگی اصلی آن تمرکز به ارتقای خودگردانی و معتقد به دگرگونی اجتماعی، انسانی، اخلاقی، سنت‌گرا، ضدبلوک‌بندی و خود اتکاست (مولانا، ۱۳۷۱: ۱۱۰).

تلقی از ارتباطات: در این الگو نه تنها از تمرکز صرف بر وسایل ارتباط جمعی پرهیز می‌شود بلکه اولویت اصلی با ارتباطات میان‌فردی و گروهی است. حتی ارتباطات درون‌فردی نیز از اهمیت وافر برخوردار است. اهمیت ارتباطات درون‌فردی به واسطه تکیه کاملی است که در این رویکرد به «رهایی» می‌شود. «رهایی» امری درونی است که فراتر از مفهوم آزاد شدن است.

انسان وقتی از اسارت شخصی خود آزاد می‌شود، در حقیقت، به رهایی رسیده است و این مرتبه‌ای بالاتر از آزادی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. از طرف دیگر، این الگوها از ذهنیت‌های انتقالی که جریان‌های عمودی و یک‌طرفه ارتباط را بر می‌سازند، عبور کرده و به دنبال ارتباطات دوطرفه افقی است؛ زیرا آموزش مدنظر این الگو فقط از طریق محاورات دوطرفه قابل تحقق است.

تلقی از آموزش: مفهوم اصلی و کانونی مورد انتقاد در این بخش، آموزش «بانکی» است که مبتنی بر شیء‌انگاری دانش‌آموزان به عنوان ابژه‌های خنثی و بی‌دست‌وپاست. کارکرد اصلی این نوع از آموزش تحمیل ساختار فرهنگی - اجتماعی نخبگان به دانش‌آموزان و به مرور به مردم است. فریره با مطرح کردن آموزش مسئله محور می‌گوید:

در حالی که آموزش بانکی قدرت خلاقه را به خواب می‌برد و از بروز آن جلوگیری می‌نماید، آموزش مسئله طرح‌کن متضمن پرده برداشتن دائمی از واقعیت است. اولی می‌کوشد تا هشپاری را مستغرق نگه دارد و دومی سعی می‌کند هشپاری را بیرون بکشد و به مداخله نقادانه در واقعیت وادارد (فریره، ۱۳۵۸: ۷۳).

این آموزشی برای آزادی است که دقیقاً در نقطه مقابل آموزش برای سلطه قرار دارد. روش بانکی از نظر فریره از طریق افسانه‌ای کردن واقعیت می‌کوشد که برخی حقایق را که راه‌های زیست آدمیان را در جهان توصیف می‌کنند، مخفی کند؛ در حالی که روش مسئله طرح‌کن خود را وقف افسانه زدایی می‌کند (فریره، ۱۳۸۵: ۷۷).

تعریف توسعه: نخستین تعاریفی که از توسعه ارائه شد، مبتنی بر جبر فناوریانه و شاخص‌های کمی نظیر تولید ناخالص ملی بود. این تعاریف ضمن اینکه بر صنعتی شدن و رشد اقتصادی تأکید داشتند، از عوامل انسانی و غیرفناورانه غفلت می‌ورزیدند. اما در الگوهای جدید، توسعه مفهومی کیفی و بومی است. نقطه مشترک در آغاز این دیدگاه، آزمون و بررسی تغییرات از «پایین به بالا» از طریق «خود توسعه‌بخشی» جوامع محلی است. پندار اساسی این دیدگاه آن است که کشورهایی وجود ندارند که عملکرد کاملاً مستقلی داشته، کاملاً خود بسنده باشند و در عین حال، هیچ کشور و ملتی وجود ندارد که توسعه آن فقط به وسیله عوامل خارجی تحقق یافته باشد. ایده اصلی آن است که مدل توسعه جهانی وجود ندارد بلکه توسعه یک فرایند یکپارچه، چندبُعدی و دیالکتیکی است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است؛ به عبارت دیگر، هر جامعه‌ای باید بکوشد تا مسیر توسعه در نظر خود را ترسیم کند (مولانا، ۱۳۷۱: ۱۱۰-۱۱۵).

نگاه به سنت: برخورد الگوهای وحدت‌گرا- رهایی‌بخش با توسعه در چارچوب ارزش‌های ویژه فرهنگی صورت می‌پذیرد. این ارزش‌های فرهنگی است که چارچوب‌های اساسی و کلی توسعه را مشخص می‌کنند؛ لذا سازوکارهای توسعه نه در تخریب سنت‌های فرهنگی بلکه در

راستای تقویت آن‌ها ساماندهی می‌شوند. در غیر این صورت، نه تنها همکاری و همدلی مردم را از دست می‌دهیم بلکه آن‌ها را به مقاومت‌کنندگان در مسیر توسعه تبدیل کرده‌ایم. در این رویکرد دوگانگی‌های مرسوم غربی مثل سنت - مدرنیسم، دولت - ملت و وجود ندارد بلکه همگان و همه چیز در یک یگانگی جهان‌شمول حل شده‌اند؛ بنابراین، همیشه باید همگرایی رسانه‌های سنتی و مدرن را به عنوان پیش‌فرض سیاست‌گذاری برای فرهنگ و ارتباطات در نظر داشت.

نگاه به جامعه: به دلیل شمول مطابق وحدت اجتماعی مدنظر توسعه در این پارادایم در عمل، دوگانگی دولت - ملت جای خود را به «مفهوم جامعه» می‌دهد. بدین ترتیب، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) نیز به عنوان پشتیبان مشروعیت‌بخش «دولت - ملت» کنار می‌رود و نگاه موحدانه جانشین او می‌شود. نگاه پیشرفته‌تر در این چارچوب را می‌توان در ارتباطات امتی جامعه اسلامی ملاحظه کرد که در آن تمام موانع قومیتی، نژادی، زبانی، جنسیتی و طبقاتی ارتباطات از بین می‌رود و مفهوم جامعه، بدون در نظر گرفتن پیش‌فرض اصلی سرزمینی، تبدیل به مجموعه‌ای از انسان‌های در حال ارتباط می‌شود (ر.ک. مولانا، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

۳-۴. اصول اصلی پارادایم فرهنگ‌گرایی توسعه

۱. وابستگی همه کشورها و بوم‌زیست‌های ملی به یکدیگر اصلی، راسخ است. بدین جهت «توسعه» واقعی است که در «ارتباط» و نه در «انقطاع» رخ خواهد داد. بنابراین، صرف اتکا به عوامل داخلی یا خارجی، توسعه‌ای به دنبال نخواهد داشت. همگان در فراگرد تعامل متقابل و بندوبست همه‌جانبه ذی‌نفع هستند و فرجام هر نوع تک‌روی و یکه‌تازی افول و ضعف است.

۲. مطالعه «توسعه» فارغ از زمینه جهانی آن و بدون توجه به دامنه گسترده و طبقات مختلف شبکه‌های ارتباطی مرکز با مرکز، مرکز با پیرامون و پیرامون با پیرامون میسر نخواهد بود. ملاحظه همه این ابعاد در کنار هم و دقت در انواع روابط موجود، دخالت مستقیمی در آینده‌پژوهی توسعه و پیش‌بینی تحولات و تطورات آن دارد. این وجه‌گویای نوعی کلی‌نگری در مطالعات و سیاست‌گذاری‌های توسعه‌ای است.

۳. توسعه فقط ماهیتی شکلی و سخت‌افزاری ندارد بلکه وجوه نرم‌افزاری آن بسته به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی هر جامعه امری مهم و شایسته توجه است؛ بنابراین، «توسعه» صرفاً فرایندی توصیفی و تبیینی نیست و ابعاد هنجاری و دستوری قابل توجهی در تعریف و تحقق آن مؤثرند؛ لذا محتوای توسعه نیز به اندازه شکل و صورت‌بندی آن مورد توجه است.

۴. تعقیب مدل جهانی و استاندارد برای توسعه امری موهوم و آرمانی دست‌نیافتنی است و راهبردهای توسعه هر «بوم‌زیست» باید با توجه به شرایط و زمینه‌های همان «بوم‌زیست» اتخاذ گردد. تفکر و منش منطقه‌ای جزو بدیهیات سیاست‌گذاری توسعه‌ای است.

نتیجه‌گیری

اگرچه جریان تطوری نظریات ارتباطات و توسعه همچنان زنده و پویاست، به نظر می‌رسد در کلیت حرکت بتوان برخی شاخص‌ها و جهت‌گیری‌های عمومی را جست‌وجو کرد که تلاش دارند و بعضاً توانسته‌اند به گفتمان‌های غالب در این حوزه شکل دهند. به عبارت دیگر، در ورای همه تغییرات و تحولات متنوع، نوعی رویکردهای جدید رصد می‌شود که خود را به طیف‌های مختلف نظریات ارتباطات و توسعه تحمیل می‌کنند که در نهایت، به انواعی از همگرایی‌های ادراکی در میان آن‌ها دامن زده‌اند. به نظر می‌رسد حوزه عمومی نظریه‌پردازان ارتباطات و توسعه در حال نزدیک شدن به شبه‌اجماع‌هایی در ساحت‌های مختلف نظریه و عمل توسعه‌ای است که به‌رغم تفاوت در محتوا، در بسیاری از جهت‌گیری‌های راهبردی و آینده‌نگری‌های توسعه‌ای هم‌راستايند. بیش از همه شاید تجربیات برآمده از دست‌کم هفتاد سال آزمون و خطا در چارچوب پارادایم‌های مختلف است که دانشمندان را به‌سوی اتخاذ راه‌حل‌های پالوده از آسیب‌های پیشین و اشتراکی در مزیت‌های انواع آن‌ها کشانده است. هرچند که تحولات عمومی جهان در حوزه فرهنگ و رسانه و شبیه‌تر شدن دغدغه‌ها و مسئله‌ها در میان عوام و نخبگان نیز عامل مهم دیگری در بیشتر شدن گرایش‌های مشترک در جمع‌بندی نظریه‌های توسعه‌ای است.

جمع‌بندی ملکات از شرایط نظری برآمده از تجربیات نه چندان موفق سابق و نیز تأثیرات مربوط به روند تحولات عینی جدید حائز اهمیت است:

امروزه پس‌اساختارگرایی و پسامدرنیسم که توسط نظریه‌پردازان پیش‌تاز مورد استقبال قرار گرفته، با حقایق جهانی و مفاهیم مربوط به واقعیت اجتماعی عینی به چالش برخاسته است. تکثرگرایی معرفت‌شناختی نتیجه مطلوب این گرایش‌هاست. از این دیدگاه زبان به طرزی فعالانه دست به معناسازی می‌زند (در برابر تفکری که زبان را صرفاً ناقل می‌داند) و بیش از آنکه به توصیف و تبیین جهان پردازد، نقش بالارزش‌تری در کشف بازمودهای معنایی دارد. از دیگر سو و به‌طور هم‌زمان، اقتصاد سیاسی و فمینیست‌های سوسیالیست و دیگرانی که تمایلات مارکسیستی دارد، در رد نظریه‌ها و روش‌های علوم اجتماعی در قبال غفلت از ساختارهای مادی واقعی - به همراه عوامل ایدئولوژیک - که در نابرابری‌های اجتماعی سهم دارد و نیز در برابر تغییرات مترقی، احتیاط به خرج می‌دهند (برای مثال، بارت (Barret) ۱۹۹۹م). برای ارتباطات توسعه حاصل این گرایش‌ها، ترغیب به پذیرش معانی چندگانه، خردگرایی نمادین (یا عدم خردگرایی) تغییر از طریق عامل انسانی، کنش انسانی و ساختمان‌داری،

شالوده‌شکنی ایدئولوژی حاکم قدرت و تقویت آگاهی انتقادی در میان مردم در یک اجتماع بوده است (به نقل از ملکات، ۱۳۸۴: ۷۱ / tehraiah: 1994 servaes: / Iacob Son & Kollvri).

در این میان بازنمایی‌های «سرواس» از جهت‌گیری نظریات ارتباطات و توسعه، ناظر به سیر کلی و عمومی تطورات این نظریات به‌سوی آرمان «چندفرهنگی‌گرایی» بسیار قابل تأمل است.

وی در مقاله معروف و مفصل خود، دگرگونی در نظریات ارتباطات و توسعه و پیامدهای آن در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی ارتباطی، پس از مباحثات مستوفایی در خصوص پشتوانه‌های نظری و زمینه‌های اجتماعی - فرهنگی پارادایم‌های مختلف، تلاش کرده تا شماری از دگرگونی‌های عمومی را در کلیت تفکر «ارتباطات و توسعه» آشکار کند. شاخص اصلی این دگرگونی که تقریباً همه نظریات را در بر گرفته است، تمرکز بر «آزمون» و بررسی تغییرات «از پایین به بالا» از طریق «خودتوسعه‌بخشی» جوامع محلی است.

هدف متولیان (جدید) ارتباطات و توسعه، کار کردن با افراد و جوامع در سطح مردم عادی است تا افراد بتوانند به طرز معناداری در فرایندهای سیاسی و اقتصادی جوامع و اجتماعات خود شرکت کنند...؛ به همین سبب، می‌توان گفت معنای ضمنی ارتباطات و توسعه، ضرورت بازسازی مفهوم آن است (ملکات، ۱۳۸۴: ۶۸).

پندار اساسی این دیدگاه آن است که کشورهایی وجود ندارند که عملکرد کاملاً مستقلی داشته باشند و کاملاً خودبسنده باشند و هیچ ملتی (کشوری) وجود ندارد که توسعه آن فقط به‌وسیله عوامل خارجی تحقق یافته باشد. هر جامعه‌ای به یک شیوه یا شیوه‌هایی، هم در شکل و هم در اندازه، وابسته است؛ بنابراین، چارچوب مطرح‌شده در این زمینه آن است که هم مرکز و هم پیرامون به‌طور جداگانه و در رابطه و وابستگی دوسویه با یکدیگر مطالعه شوند (سرواس ، ۱۳۸۴: ۹۱).

در چارچوب این تغییرات: توسعه یک فرایند یکپارچه، چندبُعدی و دیالکتیکی است که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متفاوت است؛ به عبارت دیگر، هر جامعه‌ای باید بکوشد تا مسیر توسعه متناسب خود را ترسیم کند. به این معنا که مسئله توسعه یک مسئله نسبی است و هیچ کشوری (ملتی) نمی‌تواند با آن در هر جنبه‌ای که توسعه یافته است، به ستیزه پردازد. به علاوه، قلمرو و درجه وابستگی متقابل باید در رابطه با محتوا و مفهوم توسعه مطالعه و بررسی شود؛ یعنی جایی که پارادایم‌های پیشین در تطبیق دادن رشد اقتصادی، با عدالت اجتماعی ناموفق ماندند. اینک به نظر می‌رسد که باید رهیافتی برای مسائل آزادی و عدالت که به‌واسطه رابطه متضاد (بحرانی) میان فرد و جامعه ایجاد شده و محدودیت‌های رشد که به مثابه میراث کنش متقابل میان جامعه و طبیعت مشاهده شده‌اند، پدید آمد (سرواس، ۱۳۸۴: ۹۱-۹۲).

- بر اساس مطالب پیش‌گفته و در بازگشت به عنوان مقاله پیش رو به نظر می‌رسد روند متأخر تطورات نظریه ارتباطات و توسعه را می‌توان این‌چنین ارزیابی کرد:
۱. از رویکرد بیشتر اثباتی، کمی و تطبیقی به‌سوی رویکرد هنجاری، کیفی و ساختاری؛
 ۲. از یک مدل جهانی و توصیفی بسیار کلی به‌سوی یک مدل بیشتر بنیادی، تغییر مدار و کمتر قابل پیش‌بینی شدن؛
 ۳. از یک دیدگاه اروپامدار یا قوم‌مدارانه به‌سوی یک دیدگاه بومی‌گرا و سپس، به‌سوی یک دیدگاه تابع مقتضیات زمینه‌ای و مرکز گریز؛
 ۴. از درون‌گرایی روان‌شناختی به برون‌گرایی و سپس، جهان‌گرایی؛
 ۵. از علایق اقتصادی به‌سوی رویکردهای میان رشته‌ای؛
 ۶. از یک چارچوب مرجع ابتدایی ملی، به‌سوی یک چشم‌انداز بین‌المللی و سپس به‌سوی سطوح مرکبی (خرد و کلان) از تحلیل‌ها؛
 ۷. از یک راهبرد یکپارچه‌ساز به‌سوی حق انتخاب‌های انقلابی (سرواس، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

William o.Haynes.Brain B. Shulman 1998

منابع

- ازکیاء، مصطفی (۱۳۶۴). *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی*، انتشارات اطلاعات.
- راجرز، اورت ام و شومیکر، اف فلوید (۱۳۶۹). *رسانش نوآوری‌ها*، ترجمه عزت‌الله کرمی و ابوطالب فنایی، دانشگاه شیراز.
- سرواس، جان (۱۳۸۴). «به‌سوی رویکرد جدید ارتباطات و توسعه» ترجمه دکتر پیروز ایزدی، فصلنامه رسانه، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- سرواس، جان (۱۳۸۴). *دگرگونی در نظریه‌های ارتباطات و توسعه و پیامدهای آن در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی ارتباطی*. ترجمه علیرضا حسینی پاکدهی، فصلنامه رسانه، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- فرانک، آندره گوندلر (۱۳۷۵). «انباشت وابسته و توسعه نیافتگی» ترجمه ناصرزاده افشان نشریه فرهنگ توسعه، ش ۲.
- فریره، پائولو، (۱۳۵۸). *آموزش ستم‌دیدگان*، ترجمه احمد بیرشک و سیف‌الله داد، شرکت سهامی انتشار.
- گلدتورپ، جی. ای (۱۳۷۱). *جامعه‌شناسی جهان سوم*، ترجمه جواد طهوریان، انتشارات آستان قدس.
- لرنر، دانیل (۱۳۸۳). *گذر از جامعه سنتی*، ترجمه غلامرضا خواجه‌سروی، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محسنیان‌راد، مهدی (۱۳۷۴). *ارتباط جمعی و توسعه روستایی*، معاونت ترویج و مشارکت‌های وزارت جهادسازندگی.

- معمد نژاد، کاظم (۱۳۸۲). *اجلاس جهانی سران درباره جامعه اطلاعاتی*، دفتر پژوهش‌های ارتباطات.
- ملکات، سرینیواس آر (۱۳۸۴). «*نظریه‌های ارتباطات توسعه*». ترجمه یونس شکرخواه، *فصلنامه رسانه*، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- مولانا، حمید (۱۳۸۴). *ارتباطات جهانی در حال گذار*، انتشارات سروش.
- مولانا، حمید (۱۳۷۱). *گذار از نوگرایی*، ترجمه یونس شکرخواه، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- L:mcphail, Thomas (2009). *Development Communication: Framing the Role of Media*, Blackwell Publication.
- Servaes, jan (1999). *Communication for Developmet: one World Multiple Cultures*, Hampton Press.
- William O, Haynes Brian B. Shulman (1998). *Communication Development: Foundation*” Processes and Clinical Application.
- Robbins, S.P, Chatterjee, P. & Canada, E. R (1998). *Cotemporary Human Behavior Theory*, Allyn & Bacon
- Burn, Andrew & Durran, James (2007). *Media Literacy in Schools*, Paul Chapman Publishing.